

ادبیات تطبیقی به کجا می‌رود؟ در گفت‌وگو با سوزان بسنت

ترجمه دکتر مصطفی حسینی

مقدمه: سوزان بسنت برای آن دسته از پژوهشگران ایرانی که با ادبیات تطبیقی و مطالعات ترجمه سروکار دارند، نامی شناخته‌شده است. خاستگاه علمی وی ادبیات تطبیقی است، اما در کنار آن‌دره لفور، ژوزه لامبر، ایتامار ایون-زوهار و گیدیون توری (که همچون بسنت دانش‌آموختگان ادبیات تطبیقی بوده‌اند)، در شکل‌دهی به چرخش فرهنگی در مطالعات ترجمه نقش سازنده‌ای داشته است. این چرخش نظری درک از ترجمه و فرایندهای آن را بسط داد؛ از دیدگاه آنان ترجمه صرفاً انتقال متن از یک زبان به زبان دیگر نبود، بلکه انتقال مفاهیم فرهنگی نهادینه‌شده در زبان از طریق شبکه‌ای فرا-زبانی بود.

این فهم نظری بسنت و همکارانش از ترجمه یکی از عوامل مهمی است که باعث شد وی در دهه نود میلادی، آینده ادبیات تطبیقی را در مطالعات ترجمه ببیند. گذر بسنت از ادبیات تطبیقی به مطالعات ترجمه به‌نوعی تاریخ مختصر چنددهه اخیر ادبیات تطبیقی نیز هست. او بخش ادبیات تطبیقی دانشگاه وارویک در انگلستان را تأسیس کرد، اما در سال ۲۰۰۹ شاهد تعطیلی آن به دلیل مشکلات مالی بود. درواقع اگر ترجمه عبارات ساده میان زبان‌های اروپایی، که مشترکات فرهنگی و تاریخی بسیاری دارند، لاجرم با تغییرات فراوان معنایی همراه می‌شود، مسلماً ترجمه از/به زبان‌هایی که فاقد چنین مشترکاتی هستند با معضلات بیشتری همراه خواهد بود. برای فائق آمدن بر محدودیت‌های ادبیات تطبیقی، عبور از اروپا-محوری و افزایش درک متقابل فرهنگ‌ها، ادبیات تطبیقی را باید درپرداختن بیشتر و عمیق‌تر به ترجمه جستجو کرد.

با افزایش گفت‌وگوهای نظری درباره ادبیات جهان، که بخشی از آن بر ویرایش و بازتعریف ادبیات تطبیقی متمرکز است، فضایی به‌وجود آمده که پیوند میان مطالعات ترجمه و ادبیات تطبیقی را برای بسنت ممکن می‌سازد. در مصاحبه‌ای که خواهید خواند، بسنت به‌طور اجمالی به طرح اندیشه‌هایش درباره ترجمه و ادبیات می‌پردازد، و گریزی مختصر هم

به ادبیات جهان دارد. سوالات مطرح شده کلی‌اند، اما پاسخ‌های بسنت حاکی از تغییر در نظریه‌پردازان اروپایی و آگاهی آنها از تحولات در فرهنگ و زبان‌هایی است که پیش از این در اروپا اهمیتی ثانوی داشتند (یعنی: چین و هند)، اما به یمن قدرت اقتصادی اهمیت روزافزون دارند.

در عینی که این تغییر، فضایی برای زبان‌های دیگر، از جمله فارسی، خواهد گشود تا در مباحث جاری در ادبیات و ترجمه فعال‌تر و پررنگ‌تر نقش داشته باشند، این احتمال نیز وجود دارد که «چین-محوری» را جایگزین «اروپا-محوری» کند و به کمک سامانه تثبیت شده در نظام دانشگاهی و فرهنگی، که به مصرف نظریه قانع است، به‌جای بسط نظریات ادبی و پژوهش‌های راهگشا، همچنان به سنجش ادبیات فارسی از دریچه‌ای غیرمستقیم بپردازد.

امید آزادی بوگر

ادبیات تطبیقی به کجا می‌رود؟

در این مصاحبه، سوزان بسنت^۱ به پرسش‌های ژانگ چا^۲ در باب تطوّر تدریجی نظراتش درباره ادبیات تطبیقی، چرخش فرهنگی، بی‌اعتنائی به تأثیر و تأثر، اتهامات اروپامحوری و آینده ادبیات تطبیقی پاسخ می‌دهد، و توصیه‌هایی چند را با تطبیق‌گران در میان می‌نهد.^۳

آیا با گذشت زمان، نظر شما در باب ادبیات تطبیقی تغییر کرده است؟

توصیه‌ای که من همیشه به دانشجویان ورودی دکتری دارم این است که تحقیق، فرایندی ارگانیک است، می‌روید و می‌بالد. دانشجویان با عقاید خاصی وارد این دوره می‌شوند، اما اگر آن عقاید تا پایان سال اول تغییر نکنند، نشانه آن است که به‌قدر کفایت رشد نکرده‌اند.

^۱ Susan Bassnett

^۲ Zhang Cha

^۳ سوزان بسنت یکی از پژوهشگران برجسته حوزه «مطالعات ترجمه» است. بدون تردید اکثر کسانی که در این زمینه فعالیت دارند بیش‌و کم با نام و آثار او آشنائی دارند. وی استاد «مطالعات ترجمه» و ادبیات تطبیقی دانشگاه وارویک انگلستان است. بسنت در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا تدریس کرده و صاحب تألیفات ارزنده‌ای در زمینه «مطالعات ترجمه»، ادبیات تطبیقی و مطالعات زنان می‌باشد. افزون بر اینها، وی دستی هم در ترجمه دارد، و از نزدیک با مشکلات و معضلات ترجمه مأنوس است. از او بالغ بر بیست کتاب و چندین مقاله ممتاز در زمینه‌های مذکور به‌چاپ رسیده است.

تا پایان سال دوم، بسیاری از دانشجویان سردرگم‌اند، و این مرحله نیز برای رشد و نمو ضروری است، زیرا آشفته‌گی ذاتی تغییر است و گاه می‌تواند مشقت‌بار نیز باشد. کوتاه سخن این‌که، رشد و تحول در گرو تغییر است.

به‌نظر، تطبیق فرایندی طبیعی است، زیرا آدمی همیشه دوست دارد X را با Y مقایسه کند. شروع به مطالعه ادبیات با پدیدارشدن الگوها و روابط همزمان است. برای تحصیل در کشورهای مختلف، آموختن زبان‌ها، ادبیات‌ها و تاریخ‌های مختلف، مقایسه ادبیات‌های ملی گزیرناپذیر است.

نگارش کتاب *ادبیات تطبیقی: درآمدی نقادانه*^۴ (۱۹۹۳) پاسخ به کنجکاوی‌ام درباره چگونگی رشد و گسترش این رشته در قرن نوزده و خاستگاه فرانسوی آن بود، و این‌که چرا درباره آن همه اختلاف‌نظر وجود دارد. وقتی در اواخر دهه (۷۰) ۱۹ به سمت استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه وارویک^۵ منصوب شدم به مقررات مزخرفی، مثل ممنوعیت مقایسه متون مکتوب به یک زبان، قطع نظر از بافتار فرهنگی آن، برخوردم. بر این اساس نویسنده انگلیسی یا آمریکائی موضوع مناسبی برای ادبیات تطبیقی نبود زیرا تطبیق می‌بایست بین دو زبان مختلف باشد. در آمریکا، ادبیات تطبیقی به معنای تطبیق هرچیز با چیز دیگر — مثلاً نقاشی با شعر، اپرا با رمان — بود، و این نیز عجیب به‌نظر می‌رسید.

در آن کتاب به بررسی دو مکتب ادبیات تطبیقی — مکتب فرانسه و آمریکا — پرداختم و متوجه کاستی‌های آن دو شدم. یادآور شدم که پژوهشگران بسیاری از وجود «بحران» در این گرایش گلایه کرده‌اند، دیگر آن‌که آثار ارزشمند اندکی در باب این موضوع منتشر شده است، و دو ایده جدید را نیز مطرح کردم: نخست این‌که مطالعات پسااستعماری^۶ را، که تازه در شرف تأثیرگذاری بود، باید جزئی از ادبیات تطبیقی دانست و دوم این‌که رشته نوپدید مطالعات ترجمه^۷ هیجان‌انگیزتر و به‌طور بالقوه ارزشمندتر از ادبیات تطبیقی محض بود. موضوع تحقیق در مطالعات ترجمه دهه‌های (۸۰) ۱۹ و اوایل دهه (۷۰) ۱۹ شدیداً درگیر تجدیدنظر در تاریخ ادبی بود، کاری که ادبیات تطبیقی ظاهراً آن را به کناری نهاده بود.

^۴ *Comparative Literature: A Critical Introduction*

^۵ University of Warwick

^۶ postcolonialism

^۷ Translation Studies

از سال ۱۹۹۳ مدّت‌ها گذشته است؛ در این فاصله اوضاع دگرگون شده است. مطالعات ترجمه به رشته قابل و بسیار متنوعی تبدیل شده است، ادبیات تطبیقی به لطف تلاش پژوهشگرانی مثل هوان سوسی^۸، تئو دهائین^۹، سزار دومینگوئز^{۱۰}، هریش تریویدی^{۱۱}، بلا برودزکی^{۱۲}، امیلی اپتر^{۱۳} و بسیاری دیگر از محققان در جای‌جای جهان، از جمله پژوهشگران چینی، مانند وانگ نینگ^{۱۴}، به روزهای رونق خود بازگشته است. اما به نظر من ادبیات تطبیقی از گذر مطالعات پسااستعماری و مطالعات ترجمه احیا شده است. امروزه موضوع ادبیات تطبیقی عبارت است از رابطه آن با رشته بالنده ادبیات جهان، که تأثیر مطالعات ترجمه در آن نیز لحاظ شده است.

با این همه، ادبیات تطبیقی و مطالعات ترجمه را به‌خودی‌خود رشته نمی‌دانم؛ این دو روش‌هایی برای دستیابی به ادبیات‌اند. مجزا دانستن بحث‌های بی‌فایده این حوزه‌های تحقیقی گسترده، مصداق اتلاف وقت است، زیرا آنها بسیار متنوع‌اند و حاصل تلفیق دیگر رشته‌ها مانند زبان‌شناسی، مطالعات ادبی، تاریخ، سیاست، فیلم، تئاتر، و امثال آنها. من این را معضل نمی‌دانم. باید پرسید آیا ذهن پژوهی، رشته وسیع دیگری، رشته است یا نه؟ و باز پاسخ می‌دهم نه، زیرا این حوزه نیز از رشته‌های جاافتاده در هنرهای مختلف، علوم اجتماعی، و علوم پزشکی مشتق شده است. من ایده رشته‌های تحصیلی را که نمی‌توان در بسته‌های بینارشته‌ای قرار داد دوست دارم. ما در قرن بیست و یک زندگی می‌کنیم نه قرن نوزده.

چرخش فرهنگی چیست؟

چرخش فرهنگی^{۱۵} را من و آندره لوفور^{۱۶} در اوائل دهه ۱۹(۹۰) ابداع کردیم. در آن زمان مطالعات ترجمه به تدریج خود را تثبیت می‌کرد، و ما احساس می‌کردیم که تأکید بر ابعاد فرهنگی عرضه و پذیرش ترجمه اهمیت دارد. تلاش برای دیده‌شدن عوامل فرهنگی نظیر ویراستاران، ناشران، حامیان، سانسورچیان و جز اینها — که در عرضه داشت ترجمه‌ها نقش دارند — در کنار توجه به تغییر هنجارهای زیباشناختی که در دهه ۱۹(۸۰)، به لطف اثر مهم گیدون توری^{۱۷}، در کانون توجه بوده‌اند، دیگر تأکید ما بود. چرخش فرهنگی با اشتیاق

⁸ Haun Saussy

⁹ Theo D'Haen

¹⁰ Cesar Dominguez

¹¹ Harish Trivedi

¹² Bella Brodzki

¹³ Emily Apter

¹⁴ Wang Ning

¹⁵ cultural turn

¹⁶ Andre Lefevere

¹⁷ Gideon Toury

فراوان مواجه شد و در کنار مطالعات پسااستعماری همچون پلی کوره‌راه‌های مطالعات ترجمه پسااستعماری و ترجمه و جنسیت را به یکدیگر متصل می‌کرد. تا همین اواخر، پیشرفت اثر از طریق فرایندی میسر می‌شد که در مطالعات ترجمه «چرخش جامعه‌شناختی» نامیده می‌شود. ما همچنین افزون بر توسعه گستره تحقیق پیشنهاد دادیم که در کنار ترجمه به منزله یکی از نیروهای شکل‌دهنده تاریخ ادبیات، به دیگر فعالیت‌ها نظیر ویرایش، تهیه گلچین‌های ادبی، نقد و نظریه ادبی، شرح و تفسیرنویسی، و تاریخ‌نگاری نیز اهمیت داده شود. چرخش فرهنگی نکاتی را که ایتامارزهر^{۱۸} در سال ۱۹۷۸ مطرح کرده بود تثبیت کرد. در بررسی تاریخ ادبیات می‌بایست علاوه بر توجه به نقش ترجمه، در باب این موضوع نیز اندیشید که چرا فرهنگ‌های مختلف در مراحل مختلف تکامل تاریخی خود برای دستیابی به رشد و گسترش ناگزیر به ترجمه‌اند.

باید به یاد داشت که ما برای اولین بار و در فضائی پرتنش و هیجانی که در آن علوم انسانی شاهد شکل‌گیری روندهای معرفتی جدید و چالش‌گر عقاید کانونی بود مطالعات ترجمه را بنیان نهادیم. در کنار ترجمه، مطالعات فرهنگی و مطالعات رسانه، و پس از آن مطالعات زنان و جنسیت، و سپس مطالعات پسااستعماری پدید آمد، که جملگی تاحدی رشته‌های مطالعاتی خاصی بود که از دل اعتراضات معطوف به نقد سلسله مراتب مرسوم سربرمی‌آورد.

پژوهشگران بعدی حوزه ترجمه، خاصه لارنس ونوتی^{۱۹}، مایکل کرونین^{۲۰}، ادوین گنتزler^{۲۱}، شری سایمن^{۲۲} و آنتونی پیم^{۲۳}، اگر فقط پنج تن از مشهورترین‌ها را نام ببرم، همگی عقاید رایج و جافتاده در باب ترجمه را به چالش کشیدند. ونوتی نیاز ترجمه به مرئی‌ترشدن را برکشید، گنتزler پرسش‌های مهمی را درباره تأثیر روابط قدرت در ترجمه مطرح کرد، سایمن نگاه‌ها را به تعصب جنسیتی در تاریخ ترجمه جلب کرد، و به‌تازگی نیز در باب عقاید مربوط به شهرهای چندزبانه مباحثی را طرح کرده است. با افتخار یادآوری می‌کنم که ونوتی، گنتزler، سایمن و کرونین آثارشان را در مجموعه‌ای منتشر کردند که زیرنظر من و مرحوم آندره لفور بود.

¹⁸ Itamar Even-Zohar

¹⁹ Lawrence Venuti

²⁰ Michael Cronin

²¹ Edwin Gentzler

²² Sherry Simon

²³ Anthony Pym

چرا شما به تأثیر و تأثر بی‌اعتنا هستید؟

موضوع پایان‌نامه دوره کارشناسی‌ام تأثیر جیمز جویس بر ایتالو اسوو^{۲۴} بود. هرچه بیشتر مطالعه کردم، این تأثیرپذیری کم‌و‌کمتر شد. در عوض آنچه پدیدار شد تأثیر اسوو بر جویس بود، اگرچه جویس منکر این امر بود. بنابراین مشکل پیش روی من یافتن پاسخی برای این پرسش بود: چگونه می‌توان تأثیرپذیری را ثابت کرد خاصه وقتی که نویسنده متأثر رابطه خود را با نویسنده دیگر (منبع تأثیر) انکار می‌کند؟

آنچه آموختم این است که به سخنان نویسندگان نباید اعتماد کرد، چه آن سخنان بیانگر عقاید آنها و گاه دروغی آگاهانه است. تأثیرپذیری اثبات‌ناشدنی است؛ آنچه باقی می‌ماند تصوّر خواننده است که اشتراکات را می‌بیند. به جای اتلاف وقت برای اثبات امری اثبات‌ناپذیر، بهتر آن است که بر نقش خواننده متمرکز شویم که به‌نحو مؤثری با هرخوانش جدید، متنی را «می‌آفریند».

پاسخ شما به اتهامات اروپامحوری چیست؟

من کتاب *مطالعات ترجمه*^{۲۵} را قبل از ابداع اصطلاح «اروپامحوری» نوشته‌ام. اعضای اصلی گروه اهل اسرائیل (ایوان‌زهر و توری)، بلژیک (لفور و لامبرت^{۲۶})، اسلواکی (پوپوویچ^{۲۷})، و هلند / آمریکا (جیمز هولمز^{۲۸}) بودند. هولمز متخصص زبان اندونزیایی بود، ولی باقی زبان‌ها اروپائی بود. البته تمرکز ما بر اروپا بود — چگونه می‌توانستیم اساس کار را بر امر دیگری بنا کنیم.

اروپامحوری به‌منزله اصطلاحی ایدئولوژیک در دهه (۸۰) ۱۹ به‌کار گرفته شد تا تحقیقاتی را که به اندازه کافی به فرهنگ‌های غیراروپائی توجه نمی‌کرد محکوم کند، از این رو، واژه‌ای کلیدی در مراحل آغازین تفکر پسااستعماری بود. با وجود این، با رشد و گسترش مطالعات ترجمه و مطالعات پسااستعماری، به‌تدریج از قدرت تبیین‌گر آن کاسته شد. الگوهای پسااستعماری نمی‌توانست به‌طور مؤثر همه‌جا به‌کار آید؛ مثلاً پژوهشگران برزیلی، به نظریه‌های پسامدرنیستی علاقه بسیار داشتند. مطالعات ترجمه در برزیل به بسط نظریه

²⁴ Italo Svevo

²⁵ Translation Studies

²⁶ Jose Lambert

²⁷ Anton Popovic

²⁸ James Holme

آدمخوارانه^{۲۹} منجر شد که عقاید مربوط به اروپامحوری را آشکارا نادیده می‌گیرد. همچنین نظریات پسااستعماری برای فرهنگ‌های اروپای شرقی پیشین، در دوران پساکمونیسم، چندان کارآمد نبود. به علاوه، ظاهراً در مطالعات ترجمه در چین، کره و ژاپن — که مرحله پسااستعماری را تجربه نکرده‌اند — نیز چندان مفید نبوده است.

اثر مشترک با پژوهشگر هندی، هریش تریویدی، — ترجمه *پسااستعماری: نظریه و عمل*^{۳۰} (۱۹۹۱) — شامل مقالاتی از پژوهشگران سراسر جهان است. در جریان نگارش این کتاب با اختلاف‌های عمده‌ای که در باب این چشم‌انداز وجود دارد آشنا شدیم. منکر ارزشمندی این رشته (مطالعات پسااستعماری) نیستم، مراد من این است که در ۲۵ سال گذشته با تغییر تأکیدها مواجه بوده‌ایم. امروزه تروماپژوهی^{۳۱} حوزه بزرگی است و حافظه پساهاولوکاستی در اروپا موضوع آثار بسیاری است. وانگهی چنان‌که من قویاً معتقدم حوادث اجتماعی — سیاسی پیامدهای معرفت‌شناختی عمده‌ای دارند، امروزه لازم است که محققان اروپائی موضوعاتی مانند تأثیر مهاجرت جمعی — که به پیدایش ادبیاتی جذاب انجامیده است و نسل اول و دوم مهاجران با مفاهیم زبان‌شناختی بعدی نوشته‌اند — توجه کنند. از این گذشته، در اروپا شاهد پیدایش ناسیونالیسم هستیم که ظاهراً با روندهای مربوط به جهانی‌سازی در تضاد است. در بریتانیا، مثلاً از سال ۱۹۹۹ به بعد شاهد تأسیس پارلمان اسکاتلند و همه‌پرسی برای استقلال، و تأسیس مجلس ولز بوده‌ایم. برای تطبیق‌گران، نکته شایان توجه در اینجا پیدایش شیوه آموزش دوزبانه در این دو کشور، و تأثیر آن بر ادبیات است. این موضوع در باب ایرلند شمالی، که اگرچه مانند ولز و اسکاتلند دوزبانه نیست و بسیاری از نویسندگان به انگلیسی و ایرلندی می‌نویسند، نیز مصداق دارد. بنابراین با وجود تعهد به آرمان‌ها و اخلاقیات تفکر پسااستعماری، مناطق مختلفی را در جهان می‌شناسم که نیازمند نگاه عمیق‌تری به بافتار محلی خود هستند.

ادبیات تطبیقی به کجا می‌رود؟

نظریه آنچه در بالا آمد، به اعتقاد من ادبیات تطبیقی بیش از پیش اهمیت می‌یابد زیرا ابزاری برای پل‌زدن بین فرهنگ‌هاست. همچنین مجالی بر همه ماست تا با دیدگاه‌های مختلف درگیر شویم. مثلاً، وقتی که اخیراً مطالبی برای سخنرانی درباره کوتیسه^{۳۲}، بوتزاتی^{۳۳} و

^{۲۹} cannibalistic theory

^{۳۰} *Postcolonial Translation: Theory and Practice*

^{۳۱} Trauma studie

^{۳۲} J. M. Coetzee

^{۳۳} Dino Buzzati

کاوافی^{۳۴} آماده می‌کردم، به مقاله‌ای از وانگ جینگ‌هوی^{۳۵}، در مجلدی که زیرنظر کایلاس بارال^{۳۶} تألیف شده، برخوردم که در سال ۲۰۰۸ در دهلی منتشر شده بود و دید جالبی دربارهٔ کوتسیه در چین داشت، من از بسیاری موضوعات که وانگ جینگ‌هوی در این جستار بحث می‌کند بی‌خبر بودم.

ادبیات تطبیقی در هند، به مدد روش‌های مطالعات ترجمه، بیش از پیش به پان - هندیسیم می‌پردازد، یعنی روابط داخلی بین بسیاری از زبان‌ها و ادبیات‌های شبه‌قاره را بررسی می‌کند. این رویداد نشانهٔ تغییر و عبور از مباحث بی‌پایان دربارهٔ رابطهٔ بین هند و غرب است، که هنوز هم تداوم دارد اما دیگر دست بالا را ندارد. همین‌طور در اروپا، که باید به میراث استعمارگرانی آن توجه ویژه کرد، مهم است که با تغییرات عمدهٔ قارهٔ اروپا در دو سطح فیزیکی و فرهنگی آشنا شویم.

مثلاً از سر شیفتگی یادآور می‌شوم که کشفیات باستان‌شناختی در شمال اسکاتلند دانش ما را دربارهٔ جنبش‌های اولیهٔ مردمان اروپا در دورهٔ نیولیتیک^{۳۷} تغییر می‌دهد، و مفروضات مسلّم ما را به چالش می‌کشد.

با درنظرگرفتن ادبیات تطبیقی در چین آیا همین امر نیز مصداق دارد؟ از سوئی، رابطهٔ بین چین و غرب، رابطهٔ بین چین و همسایگانش حوزهٔ غنی‌ای برای تحقیق بیشتر است، ولی آدمی باید امیدوار باشد که ادبیات تطبیقی در چین نیز با زبان‌ها و سنت‌های گونه‌گون و پرشمار این کشور ارتباط داشته باشد.

از نظرگاه بحث‌های مربوط به زبان‌پریشی، موافقم که چین نیازمند توسعهٔ نظریات ادبی خود است، و همچنین به اثری از محقق هندی گانسن دوی^{۳۸} فکر می‌کنم که دربارهٔ نیسان در بافتار هندی، و نیسان دوگانه — نخست از یادبردن سنت‌های هندی با پیدایش بریتانیا، سپس تلاش برای به‌فراموشی سپردن عصر انگلیسی — هندی است. بدیهی است که چین تغییرات تاریخی شگفت‌انگیزی را پشت‌سر نهاده و کافی است که فقط به اهمیت رئالیسم اجتماعی بعد از انقلاب فرهنگی بیندیشیم که ۶۰-۷۰ سال پیش و در نتیجهٔ رویارویی چین با تأثیرات غربی نمودار شد. چین تاریخ نظریهٔ ادبی غنی‌ای دارد که به روزگاری برمی‌گردد که غربیان در جنگل می‌زیستند. افزون بر این، چین آن‌گونه که من می‌فهمم — چندان با پوزیتیویسم آن‌چنان که ما غربیان از قرن هجده درگیر آن بوده‌ایم — مواجه نبوده است.

³⁴ Constantine P. Cavafy

³⁵ Wang Jinghu

³⁶ Kailash Bara

³⁷ Neolithic period

³⁸ Ganesh Devy

و این دقیقاً همان جایی است که ما باید به حوزه درحال توسعه موسوم به ادبیات جهان^{۳۹} رجوع کنیم، عرصه‌ای که نظریه پردازانی چون پاسکال کازائوا^{۴۰} (که چشم اندازی فرانسوی از این رشته عرضه می‌کند)، فرانکو مورتی^{۴۱} (که بیشتر بر نثر تکیه دارد تا شعر و تئاتر)، و دیوید دمراش^{۴۲} آن را دگرگون کرده‌اند. چنانچه من درمی‌یابم، آنچه امروزه در ادبیات جهان اتفاق می‌افتد، گسترش چیزی است که ما با ابداع مطالعات ترجمه پیشنهاد می‌دهیم: یعنی کشف این امر که متون چگونه در عرصه فرهنگ‌ها جابه‌جا می‌شوند، درک برخی معانی / مضامین پیچیده زیباشناختی و اجتماعی-سیاسی آن جنبش، مشاهده این که چگونه فعالیت یک بخش مطابق هنجارها و رسوم مختلف در ادوار مختلف تغییر می‌کند.

آنچه نباید از نظر دور داشت درنگ درباب تلفیق قرائت‌های دقیق متون در بافتارهای مختلف، توجه به محدودیت‌ها و تفاوت‌های زبان‌شناختی و فرهنگی، و همچنین در نظر گرفتن این جنبش در گذر زمان است. به گمان من مطالعه ادبی از هر نوعی، باید شامل بررسی کارکرد متون، تقریباً شبیه قطعه‌ای از ماشین آلات و بررسی شرایط تاریخی آفرینش متن، و به همان اندازه مهم، بررسی پذیرش یک متن، و در نهایت نقش خواننده باشد.

به عنوان محقق که شهرت جهانی دارد چه توصیه‌ای برای پژوهشگران ادبیات تطبیقی دارید؟

هرگز از خواندن متون ادبی جهانی دست برندارید، ولی به عنوان تطبیق‌گر همیشه خود را دست‌کم بگیرید. من با این احساس غافل‌بودن کنار آمده‌ام، زیرا آثار ادبی بسیاری وجود دارد که هنوز آنها را نخوانده‌ام و زین پس نیز نمی‌توانم بخوانم. درباره آثار ادبی گشاده‌نظر باشید. تأمل در زمینه خلق اثر ادبی موجب کنارآمدن با ابعاد یک متن، که برای شما ناخوشایند یا حتی نامعقول است، می‌شود اما نباید به خاطر دوست‌نداشتن چیزی در یک متن رقم بطلان بر آن بکشید. اکنون به مباحثی می‌اندیشم که در آمریکا درباره اثری مانند هاکلبری فین، که شامل زبانی است که امروز آن را نژادپرستانه و نامعقول می‌پنداریم وجود دارد، ولی مارک تواین خوانندگان خود را به عمد با دیدگاه‌های نفرت‌انگیز درگیر می‌کند تا ما به ابهام‌های شخصیت اصلی و این جهانی که خاستگاه‌هاک است عمیق‌تر بیندیشیم. به آثار «بزرگ» بسنده نکنید، هرچیزی را که می‌توانید بخوانید: کتاب‌های کودکان، رمانس‌های عامه‌پسند، داستان‌های جنائی، سفرنامه‌ها و مانند اینها. احیای علاقه به غرب،

³⁹ World Literature

⁴⁰ Pascale Casanova

⁴¹ Franco Moretti

⁴² David Damrosch

آنگلوساکسون، و وایکینگ‌ها، با ساخت و تولید بازی‌های کامپیوتری، و مجموعه‌های تلویزیونی مثل *بازی تاج و تخت*^{۴۳} ارتباط دارد. ساگا‌های ایسلندی در داستان‌های ژاپنی پدیدار می‌شود. فرهنگ عامه اغلب پیش از آن‌که اندیشمندان باخبر شوند سرخ‌های آنچه را که در یک جامعه اتفاق می‌افتد آشکار می‌سازد.

طرح من درباره ترجمه اخبار جهانی، درباب حوادث سراسر جهان، به لحاظ قدرت رسانه‌های الکترونیکی باب جدیدی گشوده است. به وبلاگ‌ها و تارنما‌های اینترنتی بنگرید. مهم‌تر از همه، بی‌پروا باشید. آنان که اهل خطر نبوده‌اند هرگز هنر بزرگی نیافریده‌اند. تغییر نه از مرکز بلکه از حاشیه می‌آید. انقلاب‌ها، اجتماعی و هنری، از درون نهادها برنمی‌خیزند. سرانجام این‌که، این لطف شماس است که مرا «محقق با شهرت جهانی» خواندید. من خود را نه این‌چنین بلکه کسی می‌بینم که از موهبت بزرگ کار با جوانان برجسته و آموختن از آنان برخوردار بوده است، همین‌طور از چهار فرزندم و دوستان‌شان، و اکنون نیز از نوه‌هایم می‌آموزم. این‌که کتابم در سراسر جهان مقبول افتاده و مفید بوده است حس رضایت‌مندی و سربلندی را در من برمی‌انگیزد، اما آنچه همیشه در اندیشه انجام آنم کشف الگوهای در ادبیات‌ها و فرهنگ‌هایی است که با حسی از کمال، در پی مسیری مقدّرند.

سخن‌انم را با دو گفته حکیمانه از کنفوسیوس به پایان می‌برم، و ای کاش زبان چینی می‌دانستم: (۱) به جوانان به دیده احترام بنگرید. از کجا می‌دانیم که آینده آنان همچون حال (اکنون) ما نباشد. (۲) مطالعه بدون تفکر اتلاف وقت است و اندیشه بدون مطالعه، سخت خطرناک^{۴۴}.

^{۴۳} سریال تماشائی و سخت‌مهیج بازی تاج و تخت (Game of Thrones) یکی از پدیده‌های چندسال اخیر تلویزیون است، که بر اساس مجموعه کتاب‌هایی به قلم ر. ر. مارتین نوشته و تاکنون شش فصل از آن اکران شده است.

^{۴۴} برگرفته از مجله ادبیات تطبیقی و ادبیات جهان، ج ۱، س ۱، بهار ۲۰۱۶، صص. ۴۷-۵۱.